**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و پنجم\_ 25 آبان 1399**

[بیان مختار در مسأله]

بعد از آن که فرمایش اعاظم قوم در باب عام و خاص و اینکه آیا در عام و خاص قواعد و ضوابط تعارض تطبیق می شود یا نه، جلسه امروز و ان شاء الله فردا هم در ان زمینه مباحثی داریم. آنچه به نظر بنده می رسد این است که تخالف ادله و حجج از دو نگاه قابل تفسیر است. در جلسات گذشته بیان شد که ما تعبیر تخالف را ارجح از تعبیر تعارض دانستیم.

حال عرض ما این است که تخالفی که بین حجج و ادله مشاهده می شود، به دو نگاه قابل بررسی است، یک قسم از تخالف، تخالفی است، که در همان مراحل اولیه سنجش دو روایت، به این نتیجه می رسیم که یا باید سراغ تخییر برویم، یا ترجیح، و یا تساقط که هر کدام مبنائی، تعریفی و جایگاهی دارد که باید بعدا بررسی شود.

این یک قسم از تخالف. پس یک قسم از تخالف داریم که ما ملزم می شویم یکی از عناصر تخییر یا ترجیح و یا تساقط را برگزینیم، به عبارت اخری، تخالفی که نتوانسته اییم دو روایت را به تصالح بکشانیم، در همان تخالف باقی مانده است، تخالفی نبوده است که بشود منجر به تصالح شود. این یک قسم.

قسم دوم تعارضی که اگر قواعد فنی و اصولی را رعایت کنیم، چه بسا حتی با اعمال نظر عرفی بتوانیم تخالف را به تصالح خاتمه دهیم و در نهایت تخالف مشاهده شده در روایت را حل کنیم. اگر سخن از جمع به میان می آید چه جمع فنی و غیر تبرعی، چه حتی جمع تبرعی، این ها خواسته اند که تخالف ها را به تصالح خاتمه دهند، حال اگر موفق شوند که هیچ و الا بر می گردد به همان قسم اول، که تخالف منجر به تصالح نشود، در آنجا که فقهاء ما دو روایت را جمع می کنند، به نص و ظاهر.

مثلا یک روایت می گوید ترک صلاة جمعه جایز است، این نص است در جواز ترک نماز جمعه، و اگر روایت دیگر گفت صلی صلاة الجمعة، این صیغه امر است، ظهور در وجوب دارد به نص آن روایت دست از ظهور این روایت بر می داریم و حکم به عدم وجوب، بلکه استحباب میکنیم، این می شود جمع به نص و ظاهر، حال اگر این جمع جواب داد که مرحبا تخالف منجر به تصالح شد، اگر جواب نداد باید علی المبنا یا تخییر یا ترجیح یا تساقط را باز مطرح کنیم.

عرض ما این است که عام و خاص هم در روایات ما قصه اش از همین قرار است، و عام و خاصی که فقیه با آن روبرو هست، با عام و خاصی که یک حقوق دان در کتاب حقوقش با آن روبرو است فرق می کند، اگر در قانون مدنی در یک ماده گفت همه دادگاه ها، باید علنی برگزار شود، خب این یک عموم است، حال اگر جای دیگری تبصره ایی، ماده قانونی دیگری، استثنائی را در برخی از جرائم مطرح کرد، گفت فلان جرمی که دادگاه علنی در آن موجب تشییع گناه شود، دادگاه مخفیانه باشد، طبیعتا این خاص است و آن عام. مشکلی هم چندان سر راه این قانون گزار نیست، اما مخصوصا بر مبنای انسداد، و نیز بر مبنای ما، اضطرار، قصه ما در روایات این گونه نیست، البته برخی از آنچه می گویم بنابر انفتاح هم قابل تطبیق است، اما چون می خواهم مختار خودم را بیان کنم، با لسان اضطرار مساله را تبیین می کنم.

[تبیین مطلب بنابر مسلک اضطرار]

ما ثابت کرده اییم که مجموعه ایی کثیر از روایات ما از دست ما رفته است، مثل یک کتاب قانونی هستیم که صفحاتی از آن پاره شده است، البته مکلفیم به این باقیمانده اما دیگر تکلیف، تکلیف معمولی نیست، تکلیفی اضطراری است باید تا آنجا که مقدور است نقب بزنیم و ناپیدا ها را، پیدا کنیم و لو با مراجعه به اصول متلقات من المعصومین علیهم السلام. این از یک جهت.

دوم ما با مجموعه ایی از روایات روبرو هستیم که چه بسا نقل معنا شده است، و در این نقل به معنا شدن ها تغییراتی ناخواسته به وجود آمده باشد که در تفسیر موارد عام و خاص، قصه را عوض کند.

سوم اکثر روایات ما به عنوان بیان یک قاعده و قانون کلی، تبیین نشده است، در پاسخ پرسش های بوده است که باید از نظر اصولی، جواب امام را تعمیم بدهیم نسبت به خودمان، و الا سائلی، سوالی کرده است برای خودش، حال برای ما نقل شده است، چطور می توانیم سرایت بدهیم؟ از راه اشتراک در تکلیف یا راه دیگری را انتخاب کنیم که بحث هایش گذشت، پس با روایاتی روبرو هستیم که بسیاری از آنها در پاسخ پرسش بیان شده است.

چهارم در کتاب های قانون معمولا ابتدا متن قانون را ذکر می کنند و بعد تبصره هایی را به آن بیان می کنند، تقییدا، یا تخصیصا اما ما با روایاتی روبرو هستیم که علماء می گویند این مثلا روایت امام عسکری سلام الله علیه، روایت امیر المومنین سلام الله علیه خاص است. خب خیلی مؤونه می برد شما این جا بتوانید مراجعه به قاعده و قانون عام و خاص کنید، پس ساده نیست مثل یک حقوق دان که قاعده عام و خاص را اجرا می کند، فقیه هم بتواند به همان سادگی قاعده عامو خاص را اجرا کند، این نیست.

حال ما به دنبال این هستیم که قبول داریم بین روایات ما عام و خاصی هست. اما این که اینجا و این مورد از موارد عام و خاص هست یا نه، این عملیاتی را می طلبد، یکی از موارد سخت اجتهادی است که هم تسلط به رجال را می طلبد هم تسلط به متن روایات را که فقیهانه مقایسه کنند، از کجا این عملیات، شروع می شود؟ یک سنجش اهمیت و جایگاه ملاکات.

دیروز به مناسبت تبیین فرمایش محقق عراقی قدس الله نفسه الزکیه عرض کردیم ما قبول داریم بسیاری از ملاکات به ویژه در عبادیات قابل فهم ما نیست و این را قبول داریم اما درجه اهمیت را، درجه اعتنا شارع را، درجه این قانون را در کتاب شریعت راه تشخیص داریم، راه برای کشف داریم که ملاکات را بسنجیم، که از نظر اهمیت چقدر است و چه مقدار اهمیت دارد. یکی از راه های فهم اندازه اهمیت یک ملاک، لحن این روایت است، لحن یک آیه کریمه قرآن مجید است شما بارها با این اصطلاح روبرو شده ایید که می گویند این عام به نحوه ای بیان شده است که إبای از تخصیص دارد، یعنی لحن عام طوری است که خاص را معارض خود می داند و ان را به زمین می زند نه این که خاص بخواهد دائره عام را تحدید کند.

به عنوان مثال قرآن کریم فرمود **لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا**.[[1]](#footnote-1) ممکن است جایی تقیة اضطرارا شما با عنوان ثانوی حرفی را بزنید که بوی ترابط با کفار، ترابطی که چه بسا بگویند سبیلی از انها بر شما هست، اما این ها اضطرار است نمی شود به صورت قاعده و قانون حکم اولی، این آیه را تخصیص بزنی، بله از باب ما من محرم، الا و قد احل الاضطرار آن یک بحث دیگری است، یا مثال دیگر فرموده اند برخی از فقها عظام که آیاتی که مربوط به حرمت رباء است در قرآن مجید به نحوی تعبیر شده که ابای از تقیید و تخصیص دارد، اعلام و ابراز جنگ با خداست، چگونه استثناء بپذیرد چیزی که ذاتش جنگ با خدا و رسول است لذا برخی فرموده اند، و البحث فی محله ربای بین والد و ولد هم ممنوع است و نمی توانید ان ادله را در اینجا تطبیق کنید، عام مقدم بر خاص است. خب از کجا ایها الفقیه رسیده اید که عام مقدم بر خاص است؟ می گوید از تعابیری که در مورد ربا شده است، حرمتی را از ربا فهمیده ام که این استثناء پذیر نیست.

پس می توان به کمک تعابیری که در روایات آمده ما مقدار اهمیت ملاک را پیدا کنیم که آیا عام اقوی است، یا خاص اقوی ملاکا هست؛ بله خود لحن خاص که بیان استثناء هست، یک مزیتی می دهد للخاص علی العام، لحن خاص که لا تکرم الفساق من العلماء، یک مزیتی می دهد می دهد که می تواند خاص علی العام، مقدم کند ولی این به تنهایی کافی نیست، این لحن خاص اگر در قانون مدنی و برای حقوق دان، قابل اجراء باشد، برای فقیه در روایات به سادگی قابل اجرا نیست. باید غیر ازاین لحن خاص چیز های دیگری را هم مراجعه کند اگر چه در همان بحث حقوقی هم روی آوردن به عامو خاص ملاک دارد، نمی گویم ملاک ندارد اما ساده تر است، از عملیاتی که فقیه می خواهد انجام بدهد.

پس در این عملیات، فقط عنایت به لحن خاص نکنیم، غیر از لحن خاص، نکته های دیگری هست از آن جمله لحن عام، از آن جمله سنجش ملاکاتی که در این عام و خاص، باید ملاحظه شود که چه مقدار اهمیت در این عام یا در این خاص، مشاهده می شود، این تا اینجا. باز در ادامه این عملیات، باید به روح شریعت، به روح کتاب و سنت، فقیه نگاه کند، همچنان که بدون توجه به روح شریعت اطلاق گرفتن، فی غایة الاشکال است، و مواردی از این اشکالات را با مصداق بر شمرده اییم، مثل حکم به جواز استمتاع من الرضیعه ما دون الوطئ، تمسکا باطلاق ادله جواز استماع، ما انجا صراحتا گفتیم اطلاق گیری بدون در نظر گرفتن روح قرآن و سنت و قطعیات دین ممکن نیست، همچنان که بدون تمسک به روح کتاب و سنت ما اطلاق نمی گیریم به همان بیان و به همان تقریر با تمسک به روح کتاب و سنت است که رو به تقیید می آوریم، نه اطلاق و نه عموم، نه تقیید و نه تخصیص هیچ کدام منهای از ان روح قابل ملاحظه نیست، البته این مطلب به نحوی در علم حقوق نیز چه بسا ملاحظه بشود یعنی در ان جا هم شما روح کتاب و قانون اساسی را معیار قرار بدهید. هذا و للکام تتمة و تکملة.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. النساء: 141. [↑](#footnote-ref-1)